

۷۰

۱۲۱

گزیده مآبی از گفتارهای عرفانی

اردیبهشت ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجزوب علیشاه)

صد و هشتاد و پنجم

بهار ۱۳۹۳

فهرست

جزوه صد و هشتاد و پنجم

کنیزه بیانی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجزوب علیه‌السلام)

اردیبهشت ۱۳۹۳ (قسمت دوم)

عنوان

صفحه

- در مورد اینکه انسان اشرف مخلوقات و برتر از همه‌ی موجودات است / اهمیت انسان در این است که اطاعت امر خدا را بکند تا موجودات دیگر هم بر حسب امر خدا، اطاعت او را بکنند. ۸
- تفکر بیشتر نیرو می‌گیرد تا کار بدنی / در مورد مواد مخدر / خود فکر می‌تواند علاج خودش باشد و با تسلط بر افکارمان، فکر رفع خستگی می‌کند / بهترین طیب رفع خستگی توصل به آیات قرآن است. ۱۱
- اثر موسیقی / در مورد اعتیاد / دستگیره‌ی اعتقادی محکم برای ترک تریاک. ۱۳
- تبلیغات می‌کنند و می‌خواهند ما را به دخالت‌های سیاسی بکشانند، برای اینکه بعد سرکوب مان کنند / علت اینکه بعضی شهرها شیخ یا مجاز نماز ندارد / هدف فقر و درویشی

- این است که نور هدایت به همه برسد / در درویشی تبلیغ
نمی‌کنیم / در مورد مشایخ با سبک‌های مختلف. ۱۹
- در مورد دروغ گفتن / دروغ مصلحت‌آمیز، در مواقعی که
مصلحتی بالاتر از آن هدف راستگویی است / دروغ‌های مؤثر
از این است که کسی می‌خواهد خودش را خیلی بزرگ نشان
بدهد یا چیزی است که از دیگران می‌ترسد / در مورد اینکه
دروغگو دشمن خداست / درباره‌ی دروغی که پدر و مادر به
فرزند می‌گویند. ۲۳
- سؤالی رسیده که چطور یک درویش را یک خرده در اینجا
اذیت می‌کنند، هزار کیلومتر آن طرف‌تر برادرش ناراحت
می‌شود؟ و جمع می‌شوند که این چرا ناراحت شده؟ / عرفان
و ارتباطات بشر. ۲۶
- راه به سوی خدا متناسب با عدد مؤمنین است، عدد آن
کسانی که در راه می‌روند / در مورد التماس‌دعایی که از
بزرگان داریم / می‌فرماید: به عقب نگاه نکنید یعنی به
گذشته و خطاهای خودتان نگاه نکنید. ۲۸
- فقط بخواهید مورد رضایت خدا باشید / در مورد داشتن آرزو
و همّت برای پیشرفت / در مورد اینکه همه محتاج به دعا
هستند / هر کاری را خداوند برای موقعش آفریده است /

- باید هر نیازی را به موقع فکر کرد / در مورد درس خواندن
و ازدواج. ۳۰
- در مورد «عید اوّل» که گفته اند سعی کنیم عزایی را که برای
ما عزاست ولی در سرنوشت الهی مقدّر شده، تبدیل به
شادی کنیم / قضای الهی، چه خوشمان بیاید، چه نیاید،
پیش می آید / خداوند با جان علی نشان داد که شما مردم
خاکی، طاقت عدل و رحمت علی را ندارید / ما باید سعی
کنیم از قضای الهی راضی باشیم و خدای نکرده به
کفرگویی نرسیم. ۳۳
- تشکر از همدردی فقرا / در مورد عرف و رسوم / عرف اگر
برخلاف اصول اعتقادی بود انجام نمی دهیم / درباره ی
لباس سیاه پوشیدن در عزا. ۳۸
- محبت و علاقه مندی به بستگان و به خصوص به فرزندان،
فطری بشر است / گرفتن مراسمی که عرف ایجاد کرده نه
تنها مجاز است بلکه مستحب هم هست. ۴۵
- احترام مجلس فقرا / رعایت سکوت و آداب مجلس فقری. ۴۹
- تشکر از همدردی / سرنوشت بشر / آفریده شدن انسان بعد
از حیوانات و کمال انسان / عصیان از امر خدا. ۵۱
- فهرست جزوات قبل** ۵۵

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در بعضی‌ها این فکر و این توهم ایجاد می‌شود که از کجا معلوم انسان اشرف مخلوقات است، بالاتر از آن‌های دیگر است؟ و حال آنکه همه‌ی موجودات اطاعت امر الهی می‌کنند، عصیانی از آنها دیده نمی‌شود. از این فکرها ممکن است خیلی برای آدم بیاید ولی فایده‌ای ندارد. بله، این درست است انسان تحقیق کند ولی تحقیقش یا برای یک عارف کارکرده‌ای است که در همه جا سرک می‌کشد، یا از لحاظ علمی و دنیایی می‌خواهد ببیند این بشر با آن حیوان چه فرقی دارد؟ در این صورت ما برای این تحقیق و بررسی فقط دو راه داریم: یک راه این است که آن کسی که همه‌ی اینها را خلق کرده، گاو و گوسفند و مگس و پشه و انسان و همه‌ی اینها را خلق کرده، خودش به یک وسیله‌ای بگوید که کدام یکی مقدم است؟ که از این حیث، کتاب‌های آسمانی مگر به ما بگویند. کتاب‌های آسمانی هم همه متفق القول گفته‌اند که حیوانات را که خداوند آفرید، در آخر، بعد از همه‌ی اینها انسان را آفرید که از این حیث علمای ظاهر (علمای آزمایشگاهی به اصطلاح بگوییم) اینها هم این حرف را قبول دارند و معتقدند که انسان بعد از همه‌ی اینها آفریده شده است. حالا اگر هم بگوییم خلقت انسان بعد از

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳/۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

همه‌ی اینها بوده، از کجا معلوم است که اینکه بعد بوده، مهم‌تر از آنها‌ی قبلی است؟ اولاً حالا چون در مرحله‌ی اسلامی به قولی، دینی بحث می‌کنیم. اولاً خود این اخباری که از قول خداوند گفته است که اینطوری است، همان‌ها گفته است که خداوند بعد از خلق همه‌ی اینها، به تمام موجودات گفت: مطیع این موجود جدید باشید، بر او سجده کنید، یعنی مطیعش باشید. پس این برتر از همه‌ی آنهاست و به علاوه این قاعده در همه جا دیده شده که حرکت رو به کمال است یعنی اگر یک چیزی تبدیل شد، یکی بعدش آمد آن بعدی، عیوب قبلی را ندارد و بالاتر از آن قبلی است. اما از لحاظ علمی کسی به ما بگوید آقا خدا کیست؟! می‌گوییم این آزمایشگاه، این کره‌ی زمین و این موجودات هست، بررسی می‌کنیم. در این تحقیقات هم که کردند، دیدند انسان بعد از همه‌ی اینهاست. این برمی‌گردد به اینکه انسان جایز الخطاست ولی گاو و گوسفند (حالا اینها زیر دست ما هستند)، حیوانات جنگلی هیچکدام جایز الخطا نیستند. اگر می‌گویید پلنگ می‌پرد آه‌ورا می‌کشد می‌خورد، اگر این کار را نکند، چطوری زنده بماند؟ غذایش است. همان کسی که طبیعت را فراهم کرده، گفته است که این، غذایش آه‌ورا است. غذای آه‌ورا آن علف است، غذای آن علف از زمین است. یعنی اول یک موجود مادی یعنی تخم گیاه، تبدیل

می‌شود به یک موجود جاندار. سبزی، اینها همه جانداران هستند. این جاندار که نبات است حرکت ندارد، تبدیل می‌شود به یک جاندار دیگری که آن جاندار حرکت هم دارد، یک چیز اضافی دارد. بعد این جاندار را جاندار دیگری می‌خورد، تبدیل می‌شود به یک جانداری که یک خصلت‌های دیگری دارد. همینطور اگر انسان، این غذا را بخورد، این غذا به یک معنویّتی، به یک فهم و درکی تبدیل می‌شود. به این طریق هر چه جلوتر می‌رویم، یک چیزی اضافه‌تر از گذشته دارد. انسان از همه‌ی آنها‌ی دیگر گذشته‌ی بیشتری دارد. البتّه انسانی که مطابق آن امر الهی رفتار کند یعنی مطابق فطرتش رفتار کند که مثل تمام حیوانات محاسن آنها را دارد و یک محاسن اضافی هم دارد اما اگر آنها را رفتار نکند، شَقی باشد اینطور نیست. بنابراین اهمّیتِ انسان هم در این است که اطاعت امر خدا را بکند تا موجودات دیگر هم برحسب امر خدا، اطاعت او را بکنند. به قول سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بنابراین همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی این می‌شود که انسان

یک نفوّقی بر آنها‌ی دیگر دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

تفکر بیشتر نیرو می‌گیرد تا کار بدنی. کار بدنی چون آثار خستگی‌اش، تغییراتی که در گردش خون پیدا می‌شود، در ظاهر و در بدن است، دیده می‌شود، به همان طریق هم رفع می‌شود. از این حیث مثل سایر حیوانات هستیم. ما مثلاً در گناباد وقتی که بچه بودیم، از بیدخت مثلاً می‌رفتیم علی‌آباد، چهار فرسخ است، در حدود سی کیلومتر است، با الاغ می‌رفتیم. الاغ‌ها خیلی خسته می‌شدند، بعد همین که علف و آب جلویشان بگذارند، رفع خستگی‌شان می‌شود. اما ما تازه وقتی پیاده می‌شدیم خستگی‌مان به اصطلاح رو می‌آمد. چون خستگی از اعصاب به ظاهر بدن، به عضلات منتقل می‌شد. اگر خستگی از شادی باشد، آن شادی در ضمن اینکه خستگی بدنی می‌آورد ولی آسایش روحی هم می‌آورد، خستگی‌های فکری را رفع می‌کند. ولی اگر آن تفکر هم ناراحت‌کننده باشد، آن هم یک چیز زیادتری می‌شود.

در مورد مواد مخدر بعضی‌ها می‌گویند برای رفع خستگی است، آن خستگی را ممکن است رفع کند ولی خودش یک خستگی عمومی‌ همگانی ایجاد می‌کند، به طوری که قدرت کار در آدم معتاد، خیلی کمتر از قدرت کار در اشخاص عادی، اشخاص

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، سوّم ماه رجب ۱۴۳۵ ه. ق، مطابق با ۱۳۹۳/۲/۱۲ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

غیر معتاد است. خوشبختانه ما دستوری داریم که مواد مخدر را حرام می‌دانیم. این است که از آن جهت ضرری از آن طرف نمی‌بینیم ولی سایر امور زندگی آنقدر به ما فشار می‌آورد که خستگی و ناراحتی برایمان ایجاد می‌کند.

اما به هر جهت فکر هم که خسته می‌شود، می‌تواند خودش، علاج خودش را بکند یعنی اگر به یک نحوی فکر مسلط بر ما بود، این فکر را بکنیم که همه‌ی ناراحتی‌هایی که در دنیا می‌بینیم هیچ است. چون بالاخره الان فکر کنید پدرمان، جدمان، اینها چقدر ناراحت بودند، حالا راحتند، حالا نیستند. برای ما هم این ناراحتی بالاخره یک روزی آنطوری خواهد شد. به شرط اینکه بتوانیم اگر مسلط باشیم بر خودمان، بر افکارمان، خود این فکر رفع خستگی می‌کند.

بهترین طیبِ رفع خستگی، همین توّسل به آیات قرآن است، ان شاء الله معنایش را بفهمیم و به معنایش متوّسل بشویم. **الْأَبْذُكْرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**^۱، به یاد خدا قلب آرام می‌شود، یاد خدا یعنی که **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۲، می‌رویم پیش خدا یاد خدا بکنیم.

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

سعدی می‌گوید که حالتی به من دست داد، آن رفیقم گفت:

گفت باور نداشتم که تو را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش

حالا او می‌گوید تسبیح‌خوان. به هر جهت اینها خیلی مؤثر

است. در حیوانات که مؤثر است، در انسانها هم مؤثر است. در

حیوانات، مار کبری که خیلی خطرناک است، آن چیزها به نحو

مخصوصی نی می‌زنند و مار کبری می‌آید بیرون که در فیلم‌ها

دیدید. خیلی‌ها هم که رفته‌اند در هندوستان، دیده‌اند. اینها اثر

موسیقی در حیوانات است. ما هم یکی از آن حیوانات هستیم. هم

در ما مار هست، بعضی از انسانها هم شترند. در هر دو مؤثر است.

اشخاصی که ترک می‌کنند می‌روند دو مرتبه برمی‌گردند ولی

ما اشخاصی داریم که دیدیم، مثل مرحوم آقای حاج شیخ عماد.

مرحوم آقای حاج شیخ عماد، نوهی حاج ملاهادی سبزواری، از

جوانی به تریاک آنوقت‌ها معتاد بودند که حتی آمدند پیش آقای

سلطان‌علیشاه، با وجود اینکه خیلی ایشان به حاج شیخ عماد

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر شنبه، تاریخ ۱۳/۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه پزشکان)

احترام کردند، که آقای سلطان‌علیشاه قطب و مسن هم بودند، استاد هم در واقع بودند و ایشان یک جوانی بودند ولی به خاطر حاج ملاهادی خیلی احترام‌شان هم کردند ولی اظهار طلبشان را قبول نکردند. آن‌های دیگر، همسفرهای‌شان، مشرف شدند، همه به سبزوار برگشتند. آقای حاج شیخ عماد گفته بود نمی‌دانم چرا من را قبول نکردند؟ شماها همه را قبول کردند، با وجودی که به من خیلی محبت و احترام کردند! گفتند: برای اینکه تو معتادی. ایشان گفتند که از الان ترک کردم. ترک می‌کند که به کلی هم ترک می‌کند.

مسأله‌ی اعتیاد یک مقدارش بدنی است، اینها یک مقداری سلول‌های بدنشان به این عادت کرده، اگر یک مرتبه آن اعتیاد را بخواهید ترک بدهید، هم ممکن است گاهی اوقات ضرر داشته باشد و هم گاهی قبول نمی‌کند. این را باید تدریجاً و توأم با یک جنبه‌های روانی بکنید. جنبه‌های روانی گفتم، من جمله همین تحریمی که مرحوم آقای سلطان‌علیشاه کردند. در بین درویش‌ها معتاد خیلی کم‌تر از خارج است. نمی‌گویم نیست، معتاد کم‌تر از خارج است. این جهتش چیز خاصی است که اعتقاد این بستگی دارد به سایر اعتقاداتش. بعد هم یک سره نمی‌شود این را ترک کرد. یک وقتی من شنیدم روزنامه‌ها نوشتند: «شربت تریاک». اینقدر

نگفتند که این را چه کسی اول بار گفته؟ نمک‌شناسی که دستگاه‌ها دارند.

خشخاش غیر از مواد مخدر تریاکی که در آن هست، یک مواد مغذی و مقوی دارد. خشخاش خیلی مقوی است. قدیم هم غالب اطباء مُسکن که می‌دادند، خشخاش می‌دادند. در مقابل همان تسکینی که می‌دهد و آن تسکین ضعف می‌آورد، جبران تقویتش را می‌کند. اینها آمدند کشت خشخاش را ممنوع کردند، این مثل این است که بگوییم که چون با دست دزدی می‌کنند، دستش را قطع کنیم که نتواند دزدی کند. اینکه درست نیست، دزدی نباید بکند و هزار مثال دیگر از این قبیل هست. اینها این اشتباه را کردند که من پیشنهاد کردم که این مبلغی که شما در بودجه برای کنترل کشت خشخاش می‌گذارید، برای کنترل اعتیاد و کمک به معتادین که می‌خواهند ترک کنند بگذارید. کمکش هم فقط این نیست که یک مقدار پول یا اینها بدهند. ببینید چرا این شده؟ تریاکی شده، می‌آید در خانه دعوا می‌کند، زنش، بچه‌اش، غذایی ندارند بخورند، اینها موجبات ازدیاد اعتیاد به تریاک می‌شود. تریاک ساده‌ترین اعتیاد است. حالا دیگر این چیزهایی که درآمده، پدردج تریاک است.

یکی این هم خودش باید تشخیص بدهد. به این معنی که

یک سری کتابخانه داشته باشید، اما نه کتاب‌های صریحی که بگوید: چنین. کتاب‌هایی که تدریجاً بخواند، این فکر در او اول ایجاد بشود که باید ترک کند و این ضررها را دارد. باید اگر این فکر ترک، به اصطلاح در او مستقر شد که باید ترک کند، حَقُّش است که ترک کند، حالا ببینید به چه طریق می‌شود؟ این اولین علاج. حس همزیستی در آنها ایجاد بشود. از این جهات، از کتاب‌ها، از داستان‌ها، از فیلم‌ها، باید کمک گرفت. چیزهایی است که از خود اطباء به عنوان طبیب برنمی‌آید. البته طبّی است وقتی درمان بگیریم ولی این توجّه را ندارند.

البته وقتی که یک دستگیره‌ی قویتری باشد مؤثر است، چون این تریاک هم برای معتاد به اندازه‌ی یک دستگیره است، برای اینکه بگیرد، زنده بماند. به آن معتاد اگر نرسانیم می‌میرد. خودش هم می‌گوید: اگر به من نرسانید می‌میرم. آن هم یک دستگیره‌ای می‌داند سپس یک دستگیره‌ی مهمتر و محکمتری به آنها بدهید که خودش هم بشناسد. این یک کاری است که فقط طبّی نیست، باید طبیب به کمک روانشناس، به کمک دستگاه‌های جامعه، انجام دهد یکی از چیزها، تشویق است.

یک داستان دیگری هم از اعتیاد بگویم. آقای تابان پسرخاله‌ی حضرت صالح‌علیشاه می‌شدند. بسیار هم مرد

خوبی، قوم و خویش ما بودند. به هرجهت، پدرشان که باجناب مرحوم آقای نورعلیشاه می‌شد، هر روز جمعه می‌آمدند بیدخت، از خضری ده، دوازده کیلومتر، می‌آمدند، مجلس بودند و بعد ناهار می‌رفتند خیبری. آقای تابان تعریف می‌کردند، می‌گفتند که من یک سینی، منقل روشنی با آب، قوری چای و قند و همه چیز و از لوازم تریاک در سینی می‌گذاشتم، وقتی جمعه از مجلس بیدخت می‌آمدند منزل، این را می‌گذاشتم، می‌کشیدند. یک روز که این را گذاشتم، مدتی ساکت بودند. بعد یک مرتبه این سینی را برداشتند در حوض انداختند. گفتند لعنت بر من اگر دیگر بکشم. یک خرده هم هیجانی شدند، بعد که آرام شدند، گفتند: آخر من هر جمعه می‌روم مجلس، می‌روم مزار. می‌شنوم از بزرگان مان که فرموده‌اند، که من هم معتقدم. چرا اینقدر من ضعیف باشم که هر روز می‌شنوم و فحش و ناسزا در واقع به آدم تریاکی که می‌گویند از سگ بدتر است. دیگر هم نمی‌کشم، و رفتند دیگر هم نکشیدند.

این همان یک دستگیره‌ی محکمتری از تریاک می‌خواهد و البته این کار قاعدتاً برای اطباء، آنها که اطلاعات طبّی هم دارند بهتر حاصل می‌شود. برای اینکه

آنها می‌دانند این دستگیره زیاد معتبر نیست که خود این مواد مخدّر باشد. دستگیره‌ی اعتقادی، محک‌تراست. ان‌شاءالله خدا ما را از شرور شیاطین نجات بدهد. هر شیطانی هزار شرّ دارد، هزار شیطان هم دور و بر ما هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

گاهی افکار و حرف‌هایی که آدم نمی‌پسندد یعنی قبول ندارد (نه اینکه خیلی هم بد است، نمی‌پسندد) ولی زیاد که گفته بشود بدون اینکه آدم توجه کند در یک گوشه‌ای از فکرش اثر می‌کند. در صندوق خانه‌ی فکرش می‌ماند، خوب یا بد. روان‌پزشک‌ها، روانشناس‌ها این را تحلیل می‌کنند، همان حرفی که ما می‌گوییم، می‌گویند. منتها بلد نیستند چطوری بگویند یا از آن نتیجه‌گیری کنند. ما می‌گوییم هیچ چیزی فراموش نمی‌شود، خداوند چیزی را فراموش نمی‌کند، گناهی را که بخواهد در مقابل استغفار ما می‌بخشد. استغفار یعنی خدایا ببوشان. ببوشان یعنی به آن اثر نده، مثل همان فراموشی است، بعضی اوقات دیده شده در دعاها می‌گویند: فراموش کن یعنی آن چنان ببوشان مثل اینکه نبوده و این اصطلاحی است که در عربی می‌گوید، كُنْتُ نَسِيًا مَنَسِيًا، کاش که در دنیا فراموش شده بودم یعنی از آن فکری که از آن یا استغفار کرده یا دور شده، اینقدر ناراحت است که می‌خواهد اصلاً نباشد. استغفار را برای آن کافی نمی‌داند. این فکر که الان همه‌اش تبلیغات می‌کنند و می‌خواهند ما را به دخالت‌های سیاسی بکشانند، برای اینکه بعد سرکوب‌مان کنند. در ضمن اینکه این کار

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۴/۲/۱۳۹۳ ه. ش.

را آنها می‌کنند ولی عملاً ما دیدیم هر دشمنی که با ما کردند، برای ما تبدیل به خیر شده. البته همین موجب شده فقرای حاضر را اذیت کردند ولی توجّه مردم دیگر به فقر بیشتر شده که این البته در طی تاریخ هم در همه‌ی موارد هست. الان می‌بینید در انتقاداتی که می‌کنند، می‌گویند: در هر شهری چطوری است که اینها برای درویشی تبلیغ می‌کنند و حال آنکه آنها نمی‌دانند ولی ماها خودمان می‌دانیم که در درویشی تبلیغ نمی‌کنیم. می‌آیند می‌پرسند که چیست؟ ما باید بگوییم. آنوقت دیگر نمی‌توانیم نگوییم، باید بگوییم. آنها، این را تبلیغ می‌گیرند. بعد می‌گویند که اینها در هر شهری یکی دارند. یکی سؤال می‌کند چرا در بعضی شهرها پس شیخ نداریم؟ کسی را مجاز برای نماز ندارد. مربوط به شهرها نیست. در یک شهری ممکن است عده‌ی زیادی باشند، نه شایستگی‌ای داشته باشند. این بستگی به شایستگی شخص است. البته بعضی جاها هم روی مصلحت خود فقرا، کسانی تعیین می‌شوند یا هیچ‌کس تعیین نمی‌شود. این مسأله‌ی اجازه ربطی به شهرها ندارد. در فلزات، آهن خیلی سریع به آهن ربا جذب می‌شود ولی آهن‌هایی هست مثل فولاد که جذب نمی‌شود و حال آنکه فولاد با آن فرقی نمی‌کند. اینها هر روحیه‌ای، هر کسی به نحوی که خودش توفیق داشته که خدا را بشناسد، جذب می‌شود. خداوند در

ضمن اینکه برای همه مسئولیت گذاشته، وظیفه گذاشته که راه هدایت را پیدا کنند دنبال آن بروند، یک کمک‌هایی، وسایلی هم فراهم کرده. در این صورت وقتی در مشایخ هم می‌بینیم، اگر یکی به شیخی چندان ارادت ندارد، نداشته باشد.

شب‌پره گرو صال آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب نگاهد

شیخ دیگری هست که شما فدایی او هم باشید، مثال خیلی زدیم، مرحوم مصداقی پیرو آقای حاج شیخ عماد بود، بعد که حضرت صالح علی‌شاه را دید آرامش پیدا کرد. یعنی همان است، نه اینکه از ارادتش به آقای حاج شیخ عماد کم شد، نه! ارادتش بیشتر برای قطب شد. این است که از همان اول مشایخ متعدد با سبک‌های مختلف تعیین فرمودند، برای این بوده. شما می‌بینید در تاریخ هم بعضی مشایخ یک حرف‌هایی زدند که از حرف قطب‌شان تندتر است ولی مع‌ذلک همین‌ها مطیع و شاگرد آنها بودند.

مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی که من نوه‌ی ایشان هستم، خیلی صریح بودند. وقتی حضرت آقای سلطان علی‌شاه را شهید کردند ایشان موقع دفن در بیدخت نبودند، برای کارهای‌شان در دهات بودند. تا شنیدند سحر راه افتادند رسیدند بیدخت. یک

مدّتی رفتند در داخل قبر پیچ‌پچی کردند. بعد که بیرون آمدند چهره‌شان برافروخته بود. گفتند ایشان را شهید کردند (هنوز کسی هم نمی‌دانست) قاتلین را هم خودشان به من گفتند و گفته بودند. بعداً هم همان‌ها معلوم شد که هر کدام از آنها به یک جای دیگری متواری شدند. از اینطور جلوه‌ها آقای نورعلی‌شاه داشتند و حضرت صالح‌علی‌شاه را خیلی محبّت و احترام می‌کردند. اگر نامه‌ها را ببینید، آن نامه‌ای نیست که پدری به فرزندش می‌نویسد، نامه‌ای است که رفیقی به رفیقش می‌نویسد. خیلی احترام‌آمیز ولی مع‌ذکب به حضرت صالح‌علی‌شاه توصیه کردند که شما رفتارتان مثل مرحوم آقا باشد یعنی آقای سلطان‌علی‌شاه، ایشان را از این صراحت منع کردند. این است که از حضرت سلطان‌علی‌شاه این صراحتی نیست. اینها یک مقداری بستگی به روحیّه‌ی خود شخص است، یک مقداری بستگی به اوضاع جامعه. حالا همیشه اقطاب، آنی را که به آنها تحویل داده‌اند، نگه می‌دارند. همانطوری که تحویل دادند، امانت را حفظ می‌کنند، به دیگری می‌رسانند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یکی از خصوصیات اخلاقی غلطی که گاهی کسانی می‌گیرند، (اخلاقی یعنی روانی) دروغ است که می‌گویند. دروغ گفتن باید ببیند برای چیست؟ یکی که دروغگو هست آن علت را پیدا کند و به آن علت پردازد. اولاً راستگویی به آن اندازه‌ای که هر چیزی راستش را بگوید، مورد نظر نیست و مشکل است. حتی گاهی ممکن است راستگویی به یک نحوی مورد ناراحتی قرار بگیرد. دروغ اصلاً در فطرت است به علت اینکه این جهاتی که موجب به دورگویی می‌شود، در همه‌ی بشرها هست و اینکه فرمودند: چهارده معصوم یعنی واقعاً این چهارده نفر موردی هم برای شان پیش نیامد و حتی دروغ هم مثلاً نگفتند.

مانند داستان ابوذر که پیغمبر فرمود: از ابوذر راستگوتری نیست که محاصره‌کنندگان از او پرسیدند چه چیزی داخل گونی کوله بار توست؟ گفت: محمد. همین علامت ایمان و اعتقاد قوی ابوذر بود. ابوذر می‌دانست که دروغ کار بسیار بدی است. گفته بودند که جوابی می‌خواهید بدهید، حرفی می‌خواهید بزنید، حتماً راست باشد. اگر نمی‌خواهید و نمی‌توانید، هیچی نگویند، جواب ندهید. ابوذر به جای اینکه سکوت کند، جواب ندهد چون ایمان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۷ ه. ش.

داشت که خداوند نگه‌دار است، «گر نگه‌دار من آن است که من می‌دانم» در واقع به خدا سپرد. گفت: این محمد است، خدایش آن بالاست، می‌بیند. شدت اعتقاد به اینکه آن جانب راستگویی که در نظر شخص هست، قدرت او قوی‌تر از این قدرت مخالف است. این است که به راست کشانده می‌شود، چرا دروغ بگویم؟ قوی‌تر از آن یکی هست.

یک جهت دیگری که دروغ می‌گویند این است که هر کسی آن مخاطب را از خودش قوی‌تر می‌داند. فکر می‌کند من اگر راست بگویم، آن قوی‌تر است، من رالت و پار می‌کند این است که دروغ می‌گوید. ولی اگر بداند که خودش قوی‌تر است حالا نه شخص خودش، اعتقاداتش، آن کسی که او را نگه می‌دارد قوی‌تر است، دلیلی ندارد که دروغ بگوید. راست می‌گوید. از طرفی بشر را اصولاً خداوند طوری آفریده که دنبال منافع خودش است، نه منفع، منظور مالی. دنبال خودش هست که خودش قوی باشد، بالاتر از همه باشد. به همین جهت هر وقت فکر کرد مطمئن شد که خودش قوی‌تر است، دروغ نمی‌گوید، راست می‌گوید. دروغ به این طریق می‌بینیم در همه‌ی موارد از ضعیف بودن است. البته منظور از دروغ، دروغی است که مؤثر باشد. مثلاً پدر یا مادری به بچه‌اش دروغ می‌گویند که فردا تو را می‌بریم به سینما ولی نه خیال دارند

فردا او را ببرند سینما و نه فردا که آمد این کار را می‌کنند. اینجا دروغی است که اسم آن شده مصلحت‌آمیز. اینجا یک مصلحتی بالاتر از آن هدفِ راستگویی است. هدف راستگویی این است که من قوی‌ترم ولی اینجا در مقابل بچه‌اش می‌گویند: من قوی‌تر از که هستم؟ از بچه‌ام؟ نه! به این صورت دروغ می‌گویند و هیچ قبحی هم در آن احساس نمی‌کنند. اما اینهایی که همینطوری بی‌خودی خوش‌شان می‌آید دروغ بگویند، اینها در واقع برای خودشان رجزخوانی می‌کنند و خودشان را می‌خواهند بزرگ کنند.

دروغ‌های مؤثر از این است که کسی می‌خواهد خودش را خیلی بزرگ نشان بدهد، یا چیزی است که از دیگران می‌ترسد که دیگرانی که با او بد هستند، قوی‌تر از خودش باشند و خیال می‌کند این دروغ در رفع آن نگرانی مؤثر است. به هر جهت حالا هر چه هست به ما گفتند، دروغگو دشمن خداست. البته این یک حدیثی است ولی شبیه این در یک آیه‌ی قرآن هم هست. اما این دیگر بستگی به تشخیص خود انسان است که آن دروغی که به فرزندانش می‌گویند، آن دروغش از دروغ‌های مجاز است یا دروغ‌های غیر مجاز؟ دیگر خودتان بدانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سؤال‌ی رسیده که می‌گویند چطور یک درویش را یک خرده در اینجا اذیت می‌کنند، در هزار کیلومتر آن طرف‌تر یک برادرش نگران و ناراحت می‌شود؟ جمع می‌شوند که این چرا ناراحت شده؟ این آن ارتباط رسمی است. یا اینکه حتی کسانی که ما در این عالم انسانی، نمی‌شناسیم، ندیده‌ایم، اسمش را هم نمی‌دانیم، حتی نمی‌دانیم مذهب مسیحی است، یهودی است، چیست؟ در اینجا عرفا را اذیت می‌کنند، در برزیل، در آرژانتین، در کانادا، در همه جا اعتراض می‌کنند. نه ما او را ظاهراً می‌شناسیم، نه او ما را می‌شناسد ولی در رگ حیاتی‌اش زده‌اند. همان که می‌گویند: یک نقطه، رگ حساسی همه‌ی این موجود در آنجاست. حالا این رگ حساسی بشر که همه‌ی بشرها به هم نزدیک هستند، همین عرفان است، در همه جا هست. حتی عرفان سرخپوستی نه اینکه صحیح است، آن مراسم غلط است ولی در عرفان سرخپوستی یک گرمایی حس کردند، نمی‌دانند این گرما از کجاست؟ ما مدعی هستیم که آن گرما را حس کردیم و می‌دانیم از کجاست.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۸ ه. ش.

ان شاء الله خدا ما را به این ارتباطات آشنا کند و به ما
بفهماند که آن نور و چهار چتر و خیمه‌ای که هست، همیشه ما را
حفظ می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در یک خبری وارد شده است که الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ نَفْسِ الْخَلَائِقِ، حَتَّى بَعْضَى هَا گفته‌اند: بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ، رَاهِ بِهِ سَوَى خدای متناسب با عدد مؤمنین است، عدد آن کسانی که در راه می‌روند. برای اینکه هرکسی با خداوند ارتباط مستقلى دارد ولی این استقلال، متصل است. یک کمی می‌شود به یک تسبیح تشبیه کرد. تسبیح یا سی و سه دانه است، یا صد دانه‌ای، به هر جهت مجموع صد تا دانه است. مجموعاً یکی حساب می‌شود، این تسبیح یکی حساب می‌شود. منتها هر دانه‌ی تسبیح جداگانه از آن یکی هست. این یک کمی (البته نه خیلی کامل) نشان می‌دهد عبارت: وَاحِدٌ كَأَلْفٍ وَ أَلْفٌ كَوَاحِدٍ، یک نفر عوض هزار نفر، یا هزار نفر مثل یک نفر. یعنی در ضمن اینکه هر کدام مستقلاً وجود خاصی دارند، هر کدام مستقلاً مورد خطاب الهی و مورد سؤال و جواب الهی قرار می‌گیرند ولی بطور مجموع هم یک واحد هستند. در آیات قرآن، در تواریخ قصص و تواریخی که آمده، گاهی می‌بینیم یک قوم را خداوند از بین برده است.

البته مجازات قوم لوط منافات با آن دستور کلی ندارد که:

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۱ بلکه تمام این قوم یک واحد حساب می‌شدند، یک نفر و چون در آن قوم این فسق و فجور شایع بود، خداوند همه را از بین برد.

بعد هم خداوند لطفی که به بنده‌ی خاصّش داشته باشد، گفته‌ی او را قبول می‌کند و گفته‌ی او و خواسته‌ی او در درگاه خداوند اجر دارد، که خود این التماس دعایی که از بزرگان داریم برای این است که مثلاً تولّد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است، توّسل به او می‌کنیم. این توّسل آنطوری که وهّابیه‌ها می‌گویند، شرک نیست. این توّسل اجازه است که ما می‌گوییم ما از شدّت گناه خجالت می‌کشیم بیاییم به درگاه خدا ولی آمسیم، می‌آئیم به درگاه خدا، به صورت ظاهر دعا می‌کنیم ولی نگرانیم که خداوند ما را نپذیرد، این است که از کسی که خداوند مسلماً او را می‌پذیرد، از او هم التماس دعا می‌کنیم.

خداوند یک عدّه‌ای را که گناه نکرده‌اند به هرجهت نجات می‌دهد. به شخصش می‌فرماید: می‌روید به عقب نگاه نکنید. به عقب یعنی به گذشته‌تان، به خطاهای خودتان نگاه نکنید و هرگز حسرت آن گناهها را نخورید که یک دورانی یک چنین امکانی داشتیم و حالا نداریم، حسرتش را نخورید.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴ / سوره اسراء، آیه ۱۵ / سوره فاطر، آیه ۱۸ / سوره زمر، آیه ۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

داستانی هست که یکی از بزرگان و علمای ایران از شاگردانش امتحانی می‌کرد. از یکی پرسید تو می‌خواهی چه کاره بشوی؟ چه می‌خواهی بشوی؟ او گفت من می‌خواهم خیلی مشهور بشوم، مثل شما بشوم. استاد در جوابش گفت خیلی متأسفم، برای اینکه من می‌خواستم مثل امام جعفر صادق بشوم، این شدم! تو که حالا می‌خواهی مثل من بشوی، معلوم نیست چه بشوی؟! برای اینکه بعضی‌ها می‌گویند مثلاً ما دلمان می‌خواهد مثل ناپلئون بشویم، بعضی‌ها می‌گویند مثل پاستور بشویم، بعضی‌ها می‌گویند مثل اینشتین بشویم، مثلی ندارد. فقط بخواهید مورد رضایت خدا باشید. اگر مورد رضایت خدا باشید، هر چه بخواهید، همان می‌شوید ولی آنوقت دیگر نمی‌خواهید اینشتین باشید، می‌خواهید یک چیز دیگر باشید. به هر جهت، داشتن آرزو و همت برای پیشرفت خیلی خوب است، همه‌ی بشرها هم باید داشته باشند و دارند ولی نه اینکه منحصر کنند در او، برای اینکه آن کسی که مثلاً می‌خواهد پاستور یا اینشتین بشود، یک مقدار کمی که شهرت پیدا کرد، آنوقت همه‌اش در این است که خودش را مقایسه می‌کند با اینشتین که من مهمترم یا اینشتین؟ بعضی‌ها

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

می‌گویند تو مهمتری، در واقع گولش می‌زنند، یا خطا می‌کنند. در هیچ حدّی بند نشوید، فقط رضای خدا را بخواهید در خدمتی که می‌کنید، کاری که می‌کنید، رضای خدا را در نظر بگیرید و با نام خداوند، با بسم‌الله شروع کنید.

یکی دیگر هم نوشته است که مثلاً من فلان کار را دارم، خیلی محتاج به دعا هستم. محتاج به دعا دیگر خیلی و کمی ندارد. همه هم محتاج به دعا هستند. هیچکس نیست که از دعا و تضرّع در درگاه خدا معاف باشد، جز شیطان که روز اوّل کرد و کنار رفت، می‌گوییم که همه‌ی انسان‌ها اوّل به نواقص نوع بشر فکر کنند. چرا وقتی سن یک قدری بیشتر می‌شود، شروع به پیری می‌کند؟ چشم ضعیف می‌شود؟ گوش ضعیف می‌شود؟ اشتها از بین می‌رود؟ راه نمی‌تواند برود؟ این طبیعی است، باید به اینها فکر کند. همه‌ی اینها محتاج به دعا است. محتاج به این است که از خداوند بخواهد.

چیزی که از خداوند می‌خواهد، اگر خداوند محبت کند و بخواهد پاسخش را بدهد آرامش قلبی به او می‌دهد که به همان وضع بسازد، دیگر گله‌مند نباشد. بله، یک کسی که در مسابقه‌ی دو اوّل هم می‌شود، وقتی پیر بشود، حسرت می‌خورد. محتاج به دعا است ولی دعایش، پیری را بر نمی‌گرداند. ساعتی که می‌چرخد،

هرگز به عقب برنمی‌گردد. این را از اوّل باید بداند، همه‌مان باید بدانیم. اگر شما عصر بگویید صبحانه می‌خوریم، همه به شما می‌خندند، لااقل همان کاری که می‌کنید، بگویید عصرانه می‌خوریم. هرکاری را خداوند برای موقعش آفریده. ان‌شاءالله برای همه‌ی کارها و وظایفی که خداوند موعد تعیین کرده، به موعد و وقتش توجّه داشته باشیم.

شاید درس اصلاً یک چیز اضافه‌ای است یعنی طبیعی نیست ولی ازدواج یک موقعیتی و موقعی دارد. اگر در آن موقعش جوابش را ندهید، توجّه به این نیاز نکنید، از بین می‌رود و انسان ضرر می‌کند. باید هر نیازی را به موقع فکر کرد. «علم» خوب است نه این درس خواندن. درس چون علم را یاد می‌گیرد، خوب است ولی نیاز نیست. شما سعی نکنید این درس را در یک زمانی انجام بدهید که خدا برایش نیازی گذاشته، آن را ول می‌کنید و درس می‌خوانید، نه! این چنین درسی مفید نیست، مگر اینکه بتوانید جمع کنید. یعنی هم درس بخوانید هم وظایف طبیعی و فطری‌تان را انجام بدهید، ان‌شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه‌ی هما را

عرف جامعه‌ی ما و عرف مذهب ما در این مسیر است که در پیروی علی و فرمایش او باشیم که او هم نمونه‌ی مجسم دستورات الهی است که توسط پیغمبر بیان شد. «عید اول» گفته‌اند یعنی با آمدن عید و شادی سعی کنیم عزایی را که برای ما عزاست ولی در سرنوشت الهی مقدر شده، تبدیل به شادی کنیم با یادآوری آنچه شادی به شما رسیده است. تولد علی ع برای ما بالاترین شادی است که این شادی کم نمی‌شود، همیشه رو به ازدیاد هم هست. کما اینکه اول که حضرت به دنیا آمد، به صورت معمولی کودکی بود که در خانواده‌ی محترمی و در خانه‌ی کعبه به دنیا آمد. بعداً این تأیید شد که حضرت در خانه‌ی خدا هم رحمت کرد و به وصال موفق شد. خانه‌زاد پیغمبر بود، خانه‌زاد خداوند بود، در همان خانه هم جان خودش را از دست داد یعنی در همان خانه، محبوس بودن جانش در بدن جسمانی، خاتمه پذیرفت. خود او فرمود: *فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ* ولی ما عزادار شدیم. این عزای هم چیز طبیعی است، البته نباید از فرمان و قضای الهی، خدای نکرده به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح سه‌شنبه، ۱۳ رجب ۱۴۳۵ ه. ق میلاد حضرت علی ع، مطابق با ۲۳/۲/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

کفرگویی برسیم. به هرجهت قضای الهی، چه خوشمان بیاید، چه نیاید پیش می‌آید ولی خداوند خود می‌داند، می‌فرماید که: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسٍ بِهٖ نَفْسُهُ^۱، ما خودمان این انسان را آفریدیم و می‌دانیم چه وسوسه‌هایی در درونش هست. هر بشری دچار این هست.

پیغمبر هم بعد از آنکه مدتی در انتظار بودند، خداوند پسری به آن حضرت داد ولی در کودکی از دنیا رفت. وقتی او را می‌بردند دفن کنند پیغمبر هم به تشییع تشریف می‌بردند. در تشییع او گریه کردند. این بی‌اختیاری است، یعنی این همان وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسٍ است خداوند این فطرت را در همه‌ی انسان‌ها آفریده، طبیعی است. فطری است که هرکس که فرزندش برود، متأثر می‌شود ولی برای اینکه مردم دچار اشتباه نشوند در همان موقع یک کسوفی ایجاد شد، خورشید گرفت. همه اول فکر کردند که به واسطه‌ی غم‌های پیغمبر است. پیغمبر اشک را پاک کرد، فرمود نه! نمازی مقرر کردند، نمازی خواندند ولی به هرجهت آن ناراحتی هست و این عزا گرچه عزایش بر خلاف سرنوشت الهی است و در واقع نوعی اعتراض به سرنوشت تلقی می‌شود ولی فطری هم هست و مردم برای اینکه در جستجوی خداوند و رضای خدا

هستند، برای اینکه این عزا به کفرگویی نرسد، این رسم عید اول را مقرر کردند، بنابراین ما هم از این رسم نیکو پیروی می‌کنیم. امروز هم گواينکه وقت ما، خاطره‌ی ما در عزا و در ناراحتی است ولی بنا به این عرف و بنا به این عید بزرگ که امروز است، جشن می‌گیریم که عظمت علی و عظمت این جشن به اندازه‌ای است که همه‌ی عزاها، همه‌ی گوشه و کنار قلب انسان را که تاریک شده است، روشن می‌کند و همانطوری که در اول شعر گفتم، آنچه غیر از خداست از دل ما محو می‌کند، ان شاء الله.

علی برای ما نمونه شد، هم از رحمت الهی، هم از غضب الهی و هم سرنوشت الهی و همه‌ی اینها، علی برای ما مجسم کرد. همینطور در حکومت برای اینکه مردم این وسوسه‌ی طلب، وسوسه نفس، پایپیچ‌شان نشود که پس چرا خداوند یک حکومتی که از علی باشد، برای مردم نمی‌آورد؟ خداوند با علی، با جان علی نشان داد که شما مردمِ خاکی طاقت عدل و رحمت علی را ندارید. هر وقت آن حالت را پیدا کردید، (البته هر وقت خداوند به شما داد، با کوشش خودتان داد)، آنوقت خداوند فرزند علی را ظاهر می‌کند که برحسب همان رفتار کند و تا آن تاریخ به هیچ وجه حکومت شما، حکومت الهی نخواهد بود. ائمه هم فرمودند: حکومت ما در زمان قائم آل محمد که ظاهر شود، خواهد بود ولی برای ما این مدل

هست که می‌باید برحسب عید اول، عید بگیریم. «عید بگیریم» یعنی شادی کنیم که به قضای الهی راضی هستیم. ما چه بخواهیم، چه نخواهیم گردش جهان و مدیریت خداوند طبق نظریه‌ی خودش و اراده‌ی خودش می‌گردد ولی کاری که از ما برمی‌آید این است که بعد از هر قضایی، به قضا راضی بشویم، خوشحال بشویم از قضا. البتّه خود خداوند هم فرموده است: نَعْلَمُ مَا تُوسُوْسُ بِهِ نَفْسُهُ، فطرت به جای خودش هست ولی ما باید سعی کنیم از قضای الهی راضی باشیم و خدای نکرده به کفرگویی نرسیم.

علی علیه السلام مظهر عدل الهی بود، یعنی مظهر حکومتی که خداوند توسط پیغمبر مقرر کرده بود. پیغمبر چون تعلیمات خودش را در سطح افکار کوتاه و کوچک مردم مقرر کرده بود، مردم را جمع کرد. ولی علی علیه السلام آن ایده‌آل زندگی مذهب و حکومت را نشان داد و می‌فرمود.

در مقام ایثار در مقابل پیغمبر و فداکاری، هیچکس به پای علی نمی‌رسید. مؤمنین دیگر هم بودند. خود پیغمبر هم فرمود، امام هم فرمود، که دارای ارزش ایمانی بودند ولی هیچکدام به پای خلوص نیت و ارزش والای علوی نمی‌رسیدند. خالق علی یکی بود، خود علی هم یکی بود. علی اینقدر در این دنیا زجر می‌کشید و

این زجر را با طیب خاطر و شکرگزاری از خدا تحمّل می‌کرد برای اینکه به ما هم یاد بدهد که باید همیشه شکرگزار باشیم ولی وقتی که خداوند این مأموریت را، این بار سنگین را، توسط دشمن علی از گردنش برداشت، علی را به اوج رحمت رساند. در آنوقت ارزش علی معلوم می‌شود و در این جمله خلاصه می‌شود که فرمود: *فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ*، قسم به خدای کعبه راحت شدم ولی علی کی راحت می‌شود؟ وقتی که بتواند و خدا مقرر کرده باشد که وظایف دنیایی که به او سپرده شده، کاملاً انجام بدهد. البته مقدر الهی این نبود، برای همه‌ی پیغمبران در قرآن ذکر شده و برای پیغمبران فرموده است: *لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ*^۱، خود خداوند هم می‌فرماید: نگران نباش، همیشه یک عده‌ای با تو مخالف خواهند بود، هر که را هم ما فرستادیم اینطور بود. علی ع هم اینطور بود. حالا ما حسرت می‌خوریم چرا علی را خداوند از ما گرفت؟ این بی‌لیاقتی ماست. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد، لیاقت ظهور معنوی علی را در دل خودمان داشته باشیم و سپس محبت کند آن علی را که می‌خواهد ظاهر کند در عالم ظاهر، ظاهر کند. ان شاء الله.

۱. شوره شعراء، آیه ۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

از همه‌ی فقرا، خانم‌ها، آقایان متشکرم. البته این تشکر من مثل اعلام رضایت از فقر است. و الا محبت‌هایی که کرده‌اند و می‌کنند وظیفه‌ی خودشان می‌دانند، (وظیفه‌ی الهی) و آن را انجام می‌دهند، بنابراین اجر کارشان با خود کارشان است، یعنی همان خود کار اجرش است ولی مع ذلک من باید تشکر کنم. این تشکر هم البته نه اینکه تک‌تک را ببینم بگویم: متشکرم، متشکرم یا به زبان بگویم، نه! چون همین احساسی که در من ایجاد شده بود، در شماها هم ایجاد شد و با من همدردی کردید، همین احساسی شما قابل تشکر است. هر لحظه هم، همیشه هم هست، نه اینکه یک بار که من گفتم متشکرم، دیگر تمام شد، نه! همیشه این تشکر ادامه دارد.

همان فکر مدام که در درویشی هم می‌گویند این است، یعنی فقط به زبان ابراز نکنید. وقتی که لازم است به زبان ابراز می‌کنید ولی بعد همیشه هست. این است که باز هم متشکرم. مسأله‌ی دیگر اینکه فکر نکنید تشکر چیز عادی است ولی همین هم اگر دقت کنید در آن درسی است. من سعی می‌کنم وقت شما، وقت خودم فقط با کلماتی بیخود گرفته نشود. یک معنایی از آن

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۴ ه. ش.

دریابید و این هم فکر نکنید: این گوش دادن ندارد، تشکر کردند، تمام شد، نه! این مسأله‌ی شباهت تشکر دائمی و فکر دوام، فکر مدام را همیشه باید داشته باشید.

عرف یعنی چه؟ یعنی همین رسوم. حالا رسم از کجا پیدا می‌شود، آن بحث دیگری است. رسم بر این است که فرض کنید عروسی که می‌کنند بعد نمی‌دانم پاگشا است، یعنی چه پاگشا؟ ما می‌گوییم: «یعنی چه»؟ ولی نه اینکه بی‌معنی است، نه! خیلی هم معنی دار است. منتها ما می‌خواهیم ببینیم معنی‌اش چطور شده می‌گویند مثلاً پاگشا؟ یا بازدید، می‌گویند فلان کس آمد دیدنم، رفتیم بازدیدش. این مال یک قواعدی است که خود مجموعه‌ی مردم، برای خودشان انجام داده‌اند. هر چیزی یک رسمی دارد فرض کنید آنهایی که خیلی منظم‌اند، مثلاً می‌گویند صبحانه ساعت هشت می‌خوریم، چه کسی گفته؟ ممکن است یک ربع به هشت بخورید، اشکالی ندارد ولی آن کسی که خیلی منظم است، سعی می‌کند که ساعت هشت بخورد. یعنی مجموعه‌ای است که همه‌ی مردم یا اکثریت مردم، بدون اینکه در مجلسی بنشینند و رأی بگیرند و فلان، اینطور مقرر کردند. به هر کسی بگویید مثلاً می‌آیم بازدیدت، می‌فهمد یعنی چه. یک چیزی که مجلسی تصویب کند، نیست ولی عرف مردم تصویب کرده است.

مقررات شرعی هم در اینگونه موارد می‌گوید که هر چیزی اگر مخالف با اصول اسلام نباشد، اسلام می‌پذیرد، انجام بدهید. مثلاً در هندوستان در مقبره‌ی گاندی به جنازه‌ی او سجده می‌کنند ولی اینجا را شما نباید بکنید. برای اینکه می‌گویید از اصول کلی اسلام این است که سجده جز بر خدا جایز نیست. البته «جز بر خدا جایز نیست» ولی وقتی جلوه‌ای از نور الهی دیدید، به خاطر آن جلوه، سجده می‌کنید، این سجده بر خداوند است.

در مورد عرف هم که گفتم باید همه‌ی عرفها را انجام بدهید، به استثنای اگر چیزی بود که بر خلاف اصول اعتقادی‌اش بود، انجام نمی‌دهیم.

این مسأله در موضوع سنت پیش می‌آید. مثلاً اینی که حالا خیلی رسم شده که در عزاها لباس سیاه می‌پوشند، همه‌ی خانم‌ها هم خیلی مقید به این هستند، درست هم هست، اشکالی ندارد ولی نپوشیدنش هم اشکال ندارد که با لباس معمولی باشند. برای اینکه پیغمبر در یک مورد دیگری فرمود که: من از رنگ سیاه خوشم نمی‌آید. بعضی‌ها همین را هم می‌گویند که سنت است. این فرمایش پیغمبر چون گفته‌اند: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ^۱، هیچ حرفی از روی هوای نفس نمی‌گوید، إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، جز وحی الهی

نیست. بنابراین این هم وحی الهی است که از رنگ سیاه بدش می‌آید. بله، رنگ سیاه چون نمی‌دانم نشان‌دهنده‌ی جهل است، تاریکی است، اینها است ولی عرف آمده آنچنان شده که حتماً باید لباس سیاه بپوشید. به این عرف اگر برخورد کردید، اجرا می‌کنید.

فرض محال واقعاً حرف پیغمبر هم باشد، پیغمبر از خیلی غذاها ممکن است خوشش نمی‌آمده ولی من و شما ممکن است خوشمان بیاید، حتی ممکن است یک عده‌ای اینقدر خوششان بیاید که به قول آن شعر مولوی در دیوان شمس می‌گوید:

دوش چه خورده‌ای بگو، ای بت همچو شکرّم

تا همه عمر بعد از این، روز و شبان از آن خورم

که حتی اینقدر اعتقاد و علاقه‌ی دارد. آن یک حالتِ مثل مستی است که از این غلبه‌ی این احساس عشق به مولای خودش، اینقدر جلو رفته که می‌گوید: «دوش چه خورده‌ای؟ بگو». حتی غذایش را می‌خواهد مثل او باشد.

بنابراین آنچه در عرف راجع به همین مراسم عزاداری و امثال اینها گفته‌اند، اجرا می‌کنیم ولی در آن اعمال، حالت مقدّس بودن وجود ندارد، مگر آن چیزهایی که خدا و پیغمبر گفته. فرض کنید نماز خواندن بر میّت خوب است و خیلی‌ها البته واجب هم می‌دانند ولی نه! عرف چون این را مقرر کرده، این است که

برحسب عرف، هر چه جامعه مقرّر کرده، همان کار را بکنید. در انتقاداتی که به قول خیلی‌ها، حتّی مستشرقین و اینها، می‌گویند که: اسلام در همه‌ی کارها دخالت کرده، حتّی در جذب غذا و دفع غذا و اینها. اولاً دخالت نکرده، دخالت به این معنایی که در زندگی ما همه‌ی دولتهای خارجی دخالت کرده‌اند، نه! آنطور دخالت نکرده. خداوند که خودش این بشر را آفریده، خودش می‌داند این چیست؟ این چه اعجوبه‌ای است؟ غذا می‌خواهد، خوردنش واجب است، دفع کردنش واجب است، هر کدام اگر به لطمه افتاد، دلیل بیماری می‌شود. زیاد بخورد بیماری است، کم بخورد بیماری است. زیاد دفع کند بیماری است، کم دفع کند بیماری است. خواسته است به ما بگوید این را که من آفریده‌ام، خودتان هم بدانید: همین تو را که آفریده‌ام، قانونِ بدنِ این است. اینها عین قانون بدن است، یک چیز اضافه‌ای بر مقرّرات بدن نیست.

خدا می‌فرماید: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱، همانطوری که خودش قانونی را می‌آفریند، خود بشر هم قانون می‌آفریند. این قانون اگر دسته جمعی باشد، اسمش عرف می‌شود که باید شما رعایت کنید.

این است که عرفان، مقرّرات عرفانی و حتّی مقرّرات شرعی، آنهایی که به تأیید خداوند رسیده، یا اینکه خودش مورد توجّه خدا و مردم قرار گرفته، آنها را باید رعایت کنید. به این دلیل با وجود اینکه به قول عدّه‌ای اسلام آزادی را از بین برده، نه! اسلام و این مقرّراتش، نرمش دارد یعنی وقتی خداوند می‌گوید: چقدر کار کن، راه برو، خسته شدی، ترک کن، کار نکن ولی این کسی که ظاهر چیزها را می‌بیند می‌گوید نه، خسته هم شدی باید ادامه بدهی، کار کنی. به هرجهت این دستورات را تا بتوانید اجرا کنید. ان شاءالله.

گفته‌های ما هم در اینطور مجالس از همین قبیل است، ظاهراً اینها حرف هستند، با هم اختلاط کردیم ولی فقط اختلاط نیست، اینها تمام، زندگی است. بهتر زندگی کردن است یعنی وقتی که می‌خواهیم عبادت کنیم مشتاق عبادتیم. غذا که می‌خوریم، احساس کنیم خداوند می‌خواهد من باشم زندگی کنم، والا اگر با من بد بود که نمی‌گفت غذا بخورم. به من گفته: غذا بخور که ضعیف نشوم. این بهتر زندگی کردن است. حالا تمام قواعد همینطور است.

اگر کسی اظهار محبّتی به شما کرد، شما چه می‌دانید در دلش چیست؟ خالصاً یا فقط امتحان است، به اصطلاح تعارفی است. حق ندارید این فکر را کنید، فکر کنید خوب است، از او تشکر

کنید. او اگر به شما اظهار خدمتی کرد، تشکر هم بکنید، جبران هم بکنید. که این حُسن را البتّه ما درویش‌ها نشان دادیم چون قرآن می‌گوید: *وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها*^۱، اگر یکی اظهار محبّتی به شما کرد، به یک نحوه‌ای به شما چیزی داد، به اصطلاح خواست نزدیک بشود، محبّت کرد، شما یا عین او را با او برخورد کنید و یا بهتر از آن را به او بدهید. ان شاءالله خدا توفیق و حال درک این مسائل را بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

از همه ی فقرا، اخوان بانوان و آقایان که محبت کردند به عنوان تسلیت من در مجالس تشریف آوردند، گواينکه من خود شخصیت ندارم جز سایه ی لطف الهی، ارادت به آن مرحوم کرده اید. خیلی من متشکرم ولی همان مرجع، من را گفته است که از شما، از همه تان تشکر کنم. ان شاء الله خداوند همه ی شما را سلامت بدارد، از دغدغه ها و ناراحتیهای فکری مصون بدارد ان شاء الله.

و اما مسأله ی محبت و علاقه مندی به بستگان و به خصوص به فرزندان، فطری بشر است. خداوند هم همین بشر را با همین فطرتی که خودش آفریده است، مأموریت داد. پیغمبر می فرماید که: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۲، یعنی یک بشری بودم از بشرهای مثل شما که مثل خود شما در جمعیت است. حضرت پیغمبر در زمان پیغمبری فرزند نداشتند. سه تا دختر داشتند، یعنی سه تا دختر حضرت خدیجه داشت و بعد از آن دیگر پیغمبر فرزندی نداشتند جز فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام ولی در مدینه فرزندی برایشان متولد شد، نامش را ابراهیم گذاشتند و این ابراهیم در سنین کوچکی رحلت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

نمود. پیغمبر خیلی متأسف شد چون تنها فرزند پسرشان بود، پسری جز این نداشتند، به هر جهت فرزندشان بود. در موقع دفن او خیلی متأثر بودند و حتی گریه کردند. در این زمان خورشید گرفت، کسوفی ایجاد شد که زمین تاریک شد. خیلیها، مسلمین طبیعتاً حق داشتند روی علاقه و ارادتی که به پیغمبر داشتند و می‌دیدند خداوند هم این مخلوق، این بزرگوار را بر همه برتری داده است، در این تصوّر بودند که به عنوان تسلیت این جریان و اظهار به اصطلاح ناراحتی کسوف شده است. حضرت چون شنیدند که یک چنین توهّمی ایجاد شده است، بلافاصله اشکشان را پاک کردند و گفتند یک امر الهی است، نه! این گردش شمس و خورشید است. نخواستند مردم در چنین اشتباهی بمانند. از بعد هم فرمودند علاقه‌مندی به فرزند و اولاد طبیعی است. همه‌ی جاندارانی که خداوند آفریده این را جزء فطرتشان قرار داده، از این حیواناتی که، جاندارانی که ما می‌بینیم و این فطری است که علاقه‌مند باشد، آیات قرآن هم هرگز نفی نکرده، می‌فرماید: **الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ^۱**، قسمت اول آیه به مؤمنین فرموده است که: **الْمَالُ وَالْبَنُونَ**، مال، ثروت و همچنین فرزندان یعنی نسل، زینت حیات جهان است و چون در این حیات جهان

هم، مؤمنین باید زندگی کنند، این است که برای آنها خیلی هم خوب است، زینتِ این حیاتی است که خدا آفریده. ولی اضافه کرده است: **وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ** ولی بهتر از این، آن باقیات و صالحاتی است، یعنی کارهای نیکی که از شما بماند. نفی نفرموده است که آن کار را کردید، دیگر بچه‌ها را اول کنید، نه! با همه‌ی این فطرت‌هایی که خدا آفریده است، باید زندگی کنید.

بنابراین بطور طبیعی هر انسانی از مرگ فرزندش متأثر می‌شود و به طریق اولی از مرگ بستگان و اقارب خودش هم متأثر می‌شود. این تأثر، طبیعی است و بسیار هم خیر است که در این تأثر، مؤمنین با مؤمنی که دچار این تأثر شده است، شریک بشوند.

در اخبار و احادیث هم هست این جمله‌ای که در مورد ازدواج فرموده‌اند و منسوب است از پیغمبر: **تَنَاصَلُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُمُوا** **فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ** **الْأُمَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** **وَلَوْ بِالسَّقَطِ**، ازدواج کنید، فرزندانِ بیاورید که عده‌تان هم زیادتر باشد. بعد می‌فرماید: **فَإِنِّي**، من به عدد شما و زیادی شما افتخار می‌کنم. معلوم می‌شود پیغمبر هم از تعداد مؤمنین، از اینکه مؤمنین زنده باشند، ناراحت نمی‌شود بلکه علاقه‌مند هم هست.

بنابراین گرفتن مراسمی که عرف ایجاد کرده برای ما، نه

تنها مجاز است بلکه خوب هم هست، مستحب هم هست. از این جهت خیلی از همه‌ی اخوان، همه‌ی دوستانی که به شخص من علاقه مند بودند، محبت کرده‌اند تسلیت گفته‌اند یا در مجالس تشریف آورده‌اند، متشکرم و چون من خیلی بنیه‌ام ضعیف شده و این تأثرات در من خیلی ایجاد ضعف و سستی می‌کند، از اینکه کوتاهی‌ای در حق فرد فرد یا جمع کرده باشم، معذرت می‌خواهم و آن من نیستم یعنی من به عمد سعی می‌کنم هیچ خطایی نکنم، البته اگر هم بشود امر الهی است، خدا من را ببخشد. دوستان و فقرا هم ان شاء الله من را ببخشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

احترام مجلس فقرا، چه خانم‌ها و چه آقایان، یک امری است اضافه‌تر از احترام شخص. یعنی اینکه ما در یک جمعی اگر مثل مهمانی خصوصی باشد، خودمانی باشد نشستیم، مجلس مستقلاً برای ما چیزی ندارد، تک تک افراد را می‌شناسیم و با هم روابط داریم ولی در مجلسی مثل مجلس فقرا چه مردانه، چه زنانه، همه را که نمی‌شناسیم، شناسایی معمولی. چرا، همه را می‌شناسیم، چون می‌گوییم همه درویشند. با ما در همان بندی که ما هستیم، در همان بند هستند، با هم یک حلقه را گرفته‌ایم ولی آشنایی دیگری نداریم. در اینجا مجلس، احترام دارد. یعنی هر کس می‌آید علامت این است که یا بیعت کرده و یا بویی از عرفان و علاقه‌مندی به او خورده، این احترام دارد. بنابراین وقتی در مجلس می‌نشینید دیگران آن اشاراتی که در مجالس دوستانه با هم می‌کنید، صحیح نیست. در مجلس ساکت بنشینید مثل اینکه، خودتان باید فکر کنید و اینطور باشید که در حضور خداوند نشسته‌اید. برای اینکه نام خداوند را می‌برید خداوند که همه جا هست ولی وقتی نامش را می‌بریم یعنی ما می‌دانیم که در اینجا هستیم.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۲۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

در آدابی که ظاهراً عیبی ندارد، معمول و متداول هم هست ولی در این مجالس باید ساکت باشید. اگر فکر می‌کنید یک مدّت مثلاً یک ربع، نیم ساعت ساکت باشید، ضرر به شما دارد، نیایید. آمدنِ مجالس از لحاظ ما می‌گوییم واجب است ولی نه واجبِ شرعی یعنی خوب است ولی نه اینکه این خوب بخواهد، یک ضرری به شما بزند و شما را خارج از آداب، یک چیزهایی بکنند... این یک چیز جداگانه. البته این بیشتر در مجالس خانم‌ها دیده می‌شود، این که من گفتم متناسب با اینجاست، در مجالس آقایان هم هست که گاهی من تذکر می‌دهم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

یک بار از همه تشکر کردم ولی تشکر تکرارش گناه ندارد. بنابراین مجدداً از همه‌ی شماها که حاضر هستید و اگر غایبین هم قبول دارند، از غایبین تشکر می‌کنم که با من همدردی کردید ولی همانطور که گفتم این مراسم که خدا آفریده، خواسته است بگویند که این سرنوشتی برای همه‌ی شماست، نگران نباشید. به قول آن رباعی آقای تدین، مرحوم تدین از فقرای اردبیل، می‌گوید:

این سخن با آب زر باید نوشت

گر رود سر، برنگردد سرنوشت

(ولی در عوض)

سرنوشت ما به دست خود نوشت

خوشنویس است او نخواهد بد نوشت

ما منتها اگر از هر واقعه‌ای درس بگیریم، موقع رفتن یک چمدان پر تجربه و درس داریم که همه‌ی اینها را هم خداوند برای زندگی ما لازم دانسته است.

ولی این سرنوشت را خداوند برای همه‌ی جانداران، برای هر نسلِ جانداران آفریده حالا، این خاصیت انسان و نسل انسان است که اراده دارد، تفکر و استدلال دارد. این خاصیت، خاص

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۲/۳۱ ه. ش.

انسان است. برای این است که خداوند سرنوشت را یکطور تعیین نکرده. در حیوانات فرض کنید برای یک فیله امروزی با یک فیله صد هزار سال پیش، یکطور هستند. اول هم به آنها اشاره کرد که اطاعت می‌کنید؟ گفت بله اطاعت می‌کنم ولی بشر اینطوری نیست. حالا این تفاوتی که هست به منزله‌ی تکامل تلقی می‌شود، یعنی انسان بر همه‌ی جانداران برتری دارد. در تئوری هم همینطور است، هم زیست‌شناسان، علمای طبیعی و هم علمای روحانی می‌گویند که بشر بعد از حیوانات آفریده شد یعنی جنبه‌ی کمال آنها را دارد ولی آیا این کمال است؟ ما خودمان یعنی بشرها می‌گوییم کمال است. ما دسترسی به اینکه غیر از خودمان چیزی بفهمیم که نداریم. فقط پیغمبران که می‌گویند از جانب خالق ما مأمورند، آنها می‌گویند: بله، این کمال است برای شما. بنابراین ما فرض را بر این می‌گیریم که این کمال حیوانات است. اما این را هم بگوییم که زیست‌شناس مشهوری هست فرانسوی است، ژان رستان، کتاب‌هایی هم نوشته است او می‌گوید به نظر من انسان، عالی‌ترین حیوان است و دیگر خداوند حیوان دیگری که کاملتر از انسان باشد، نخواهد آفرید.

به هر جهت حالا می‌گوییم خداوند چون دید این آدم، ممکن است عصیان بکند، تا حالا خیلی هم عصیان کرده است،

عصیان‌هایی که خداوند تأیید کرده، که این عصیانها همه موجب علم شده که انسان هـی بالا آمده ولی یک عصیان‌هایی هم می‌کند که انسان خودش را از بین می‌برد. این غیر از جنبه‌ی معنوی است، جنبه‌ی معنوی که می‌بینید. از امر خدا عصیان می‌کند. امر خدا این است که چطوری باشید؟ به همان اطاعت نمی‌کند، یک کار دیگر می‌کند. حالا چرا به این امر می‌گویند شیطانی؟ برای اینکه خود شیطان هم که عصیان کرد، گفت من بهتر از آن هستم. بهتر و بدتر چیست؟ چه کسی چنین تشخیصی دارد که تو بگویی: من بهتر از او هستم؟ برتر از او هستم؟ نه! خود انسان هم همینطور. هر کدام می‌گویند که من برتر از او هستم ولی در جنبه‌ی انسانیت همه‌شان یکی هستند. بسیاری از اشخاص کاملاً بیسواد که ارزش معنوی‌شان و انسانیت‌شان از خیلی بزرگانی که هم‌ردیف اینشتین بشوند، برتر هستند. این برتری را که خداوند داده، ما باید شکرگزار باشیم. شکرگزاری چیست؟ این است که ما یعنی هر فرد بشر، جزء عصیان‌کنندگان نباشیم. چون وقتی می‌گوییم «ما»، یک وقت منظور کل بشریت است، یک وقت می‌گوییم «ما» یعنی خود ماها. حالا در این جریان می‌گوییم ما خودمان، ما انسانها نباید عصیان کنیم. البته عصیان در این جهان از انسان برمی‌خیزد ولی اقلّاً ما سعی کنیم خودمان را از این عصیان نجات بدهیم.

البته در گوشه و کنار این حرف خیلی صحبتها می‌شود کرد. همان سرنوشت است که گفتم منتها سرنوشت یک چیزی است که الان نمی‌شود ولی این برای این به درد می‌خورد که آنچه گذشته و اتفاق افتاده، سرنوشت است که نمی‌شود عوضش کرد، گذشت. برای آتیه، خداوند برای اینکه این بشر، مقهور سرنوشت نشود و خیال نکند جبر است، آینده را آزاد گذاشته، فکر می‌کنیم. هیچکس نمی‌تواند بگوید چه می‌شود؟ حتی علوم هم هیچ قاطعیتی ندارد، هیچیک از کارهای علوم. اما در میان این ابهام و عدم شفافیت باید زندگی‌مان را بگردانیم. این مشکلترین کار است که البته خداوند فهمش را هم داده چون گفته این خلیفه‌ی من است، خداوند خودش آن عقل الهی را که دارد، گوشه‌ای به این داده. ان شاء الله ما استفاده کنیم و قدر نعمتی هم که به ما داده و ما را برتر از همه قرار داده، بدانیم.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عُشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق (علیه السلام) (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد (علیه السلام) (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۴ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۳	